

غایب‌اف غالب

شورش صوفیان در ختلان در سال ۸۲۶ هجری قمری

پیش از آنکه شورش ۸۲۶ ه.ق/۱۴۲۳ م. بررسی گردد، لازم است اندکی به عقب برگشته، به زمینه بروز آن پرداخته شود. خروج صوفیان با میر سیدعلی همدانی و مریدان او سخت مرتبط است. بعد از دو سال به تخت نشستن امیر تیمور در فرارود، میر سید علی همدانی در سال ۱۳۷۲/۷۷۳ به ختلان آمده، در آنجا ساکن شده بود. به عقیده عالم پاکستانی محمد ریاض، میر سید علی همدانی بعد از سال ۱۳۵۵/۷۵۶ پس از وخیم شدن اوضاع داخلی ایران به ختلان آمده است.^۱ اما یکی از مریدان صادق همدانی، نورالدین جعفر بدخشی در اثر خود «خلاصة المناقب» چنین آورده است: «ای دوست! در تاریخ ۷۷۳ این فقیر را، یعنی نورالدین جعفر به خطه مبارک ختلان در قریه علی‌شاه رحیم‌الله نزول ارتحال حاصل آمد و مدتی در آن قریه موطن گشتم. روزی برادرم حقگوی رحیم‌الله حاضر آمد و گفت که در خواب دیدم که قایلی می‌گفت: چون یک سال بگذرد، دوستی از دوستان خدای تعالی بیاید در موضع زمستانی علیشاهیان. زنهار که صحبت او را غنیمت دارید. امروز یک سال است از آن تاریخ. مرا در آن موضع باید رفت که بینم چه ظاهر می‌گردد. و چون در آن منزل برفت و در منزل اخی حاجی نزول کرد، دید که درویشی نوروشی با عمامه سیاه دلکشی نزول کرده است و بشناخت که آن دوست خدای که قایل غیبی از آن خبر داده، این شخص است که او را سید علی همدانی گویند. پس بیعت کرد و مرید شد... (سید علی همدانی) به جانب منزل جدید که خدمت اخی حاجی در قبیقای امارت کرده بود، برفت. و اخی به سعادت صحبت آن حضرت مشرف شد. و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزیدند».^۲

از این خبر معلوم می‌گردد که علی همدانی در سال ۱۳۷۲ به ختلان آمده، در قریه تابستانی علیشاهیان در قبیچقای ختلان سه ماه زمستان را گذرانده است. علیشاهیان گروهی از فئودال‌های ثروتمند محلی بودند که یکی از نماینده‌های برجسته آنها اخی حاجی طوطی‌علیشاه و دیگر خواجه اسحاق ختلانی می‌باشند که هر دو از مریدان و پیروان صادق سید علی همدانی بودند. جعفر بدخشی از خاندان علیشاهیان نبود. او زاده و ساکن شهر روستاق یا دقیق‌تر روستاق بازار بدخشان بود. روستاق در قرن ۱۰ یکی از شهرهای مشهور ختلان به حساب می‌آمد.

در خصوص قریه‌های زمستانی و تابستانی علیشاهیان همین را باید ذکر نمود که قریه تابستانی علیشاهیان تا امروز در منطقه کولاب ولایت ختلان برجای و معروف و مشهور است. آن روستا هنوز هم خواجه‌علیشاه نام داشته، در ناحیه مؤمن‌آباد در نزدیکی روستای مشهور لنگر واقع گشته است. این دو روستا تقریباً در فاصله یک کیلومتری از هم واقع بودند. روستاهای خواجه‌علیشاه و لنگر در منطقه بلند کوهی جای گرفته، در تابستان بسیار سرسبز و خنک می‌باشند. روستاهای مذکور در قرن ۱۱ که در آن وقت در آنها خواجه‌علیشاه و سید حسن شاه خاموش می‌زیستند، یکی از نقطه‌های ترغیب شیعه در منطقه به شمار می‌رفتند.

قریه زمستانی علیشاهیان در نزدیکی قبیچقای - یکی از مرکزهای معروف امیرنشین ختلان قرن ۱۴ واقع گشته بود. شرف‌الدین علی یزدی آن را در شکل «قبیچقاچ» آورده که با توجه به اهتمام وی در ثبت دقیق نامهای جغرافیایی و اشخاص، به احتمال زیاد شکل درست آن همین قبیچقاچ است نه قبیچقای و از آنجا که آن را به عنوان موضع زمستانی علیشاهیان ذکر نموده، شبهه‌ای نیست که آن در وادی قرار داشته است. به گمان غالب، قبیچقاچ یا قبیچقای مذکور از آنجا که جایگاه امیرنشین ختلان بود، در پایین یعنی شرق و جنوب روستای قیتر ناحیه امروزی واسع در روستای زمستانی علیشاهیان در نزدیکی روستای

امروزی امامعلی قرار داشت. قصر محمد میرکه - آفسرای (قصر سفید) در موضع نامبرده قینر تا سالهای چهل و پنجاه قرن ۲۰ در شکل قصری دو طبقه در نزدیکی چشمه بزرگ پایین قینر وجود داشت. امروزه آن قصر به صورت تپه در شمال چشمه مذکور واقع می‌باشد.

چون علی همدانی در ختلان چند مدت زندگی کرد، مردم زیادی از فقرا و ثروتمندان و حتی از جمله امیران طبق عادت آن زمان به او دست داده، بیعت کردند و به پیروان و مریدان او تبدیل یافتند. با همین سید علی همدانی در ختلان آبرو و نفوذ زیاد پیدا کرد. خصوصاً خاندان بزرگ و بانفوذ و ثروتمند علیشاهیان با رهبری خواجه اسحاق ختلانی که خود داماد سید علی همدانی بود، تعلیمات استاد و پدرعروس خود را پذیرفته، به طور کامل تحت نفوذ او قرار داشت. در بعضی از نامه‌های علی همدانی به محمد میرکه، به والی ختلان پند و نصیحت‌ها داده شده است.^۳

بر اساس گزارش منابع، مردم برای برای رفتن نزد علی همدانی وقت زیادی باید در نوبت می‌ایستادند که این امر نشانه نفوذ و آبروی زیاد او در این منطقه است. صف مریدانش خیلی افزوده بود و همین امر بخل و حسد شیوخ محلی را برانگیخت. آنها نزد امیر تیمور شکایت بردند و اغوا کردند و گفتند که علی همدانی می‌خواهد سلطنت را از او بگیرد. جعفر بدخشی در این خصوص نوشته است: «حضرت میر چون در ختلان ساکن گردیدند، اکابر و اشراف آن دیار به شرف ارادت ایشان مشرف شدند. چنان غوغا و ازدحامی دست داد که اگر کسی می‌خواست به شرف مجالست و مخالطت وی مشرف گردد، تردد بسیار و ملازمت بی‌شمار می‌بایست نمود، تا دولت ملاقات میسر گردد. مغویان (اغواگران) مفسدان به امیر تیمور گورکان عرض کردند که سیدی در ختلان پیدا شده و مرید بی‌نهایت به هم رسانیده و مدعی سلطنت است. از جمله خواجه اسحاق ختلانی پسر امیر آرامشاه مرید وی گشته. چون امیر آرامشاه را دخل تمام در سلطنت امیر بوده، اندیشه نموده که ارادت خواجه اسحاق باعث

(فساد) سلطنت وی گردد. به هر حال حضرت میر (علی همدانی) را می‌برند به نزد امیر تیمور. خواجه اسحاق با شتاب تمام قبل از ورود و وصول حضرت میر به اردوی امیر تیمور خود را می‌رساند. و پادشاه وی را می‌شناخته. چون خود را به پادشاه می‌رساند، نظر پادشاه که به وی می‌افتد، می‌بیند که دستار سیاهی بر سر بسته (شیعه‌ها در آن وقت دستار سیاه می‌بستند). وی را از آن خوش نیامده، فرموده که: «این مغولک را بزیند [که] رفته است مرید شخصی شده است که باعث فتنه گشته.» بعد از آن پادشاه فرموده که دستارش از سر بگیرد. خواجه فرموده که «مگر سر من برود، این دستار از سر من جدا شود. نمی‌گذارم که این را از سر من بردارند.» امر شده که: «دو هزار اسب قبیچاق بدهد تا به وی آسیبی نرسد.» خواجه هزار و دو بیست اسب قبول نموده وی را گذاشته‌اند.

مجملاً حضرت میر را به مجلس شاه آورده‌اند. و این مشهور بوده که حضرت میر پشت به قبله نمی‌نشینند. در این مجلس جای میر را به نوعی تعیین نمودند که پشت به قبله نشینند. چون میر در آمدند همانجا نشستند. پادشاه اول خطابی که کردند این بود که شنیده‌ایم که شما هرگز پشت به قبله نمی‌نشینید، امروز چون است که بر خلاف مقرر واقع شده و پشت به قبله نشسته‌اید؟ حضرت میر اندیشه نکرده فرمودند که هر که رو به شما کند، بی‌شک پشتش به قبله خواهد بود. پادشاه منفعل گشته، فرمود که این چه غوغایی است که به هم رسانیده‌ای؟ حضرت میر فرمودند که «اندیشه شما غلط افتاده. نوبه در خلوت نشسته بودم، عروجی واقع شد. تمام عالم را به من عرض کردند به مثابه سفره. من قبول نکردم. دیدم که سگ لنگی آمد (کنایه از تیمور لنگ) و آن را در ریود: «الدنیا حیفة و طالبه کلاب...» ما رو به آخرت آورده‌ایم، دنیا را طالب نیستیم، خاطر جمع دار!».

امیر تیمور از این کلمات استنباط نمود که عالمگیر خواهد بود. در مقام معذرت در آمده، عذرخواهی نمود، التماس بودن ایشان را کرد، قبول نفرمودند. فرمودند که: «از جانب

حق جلّه و اعلی مأمورم که به کشمیر روم و آن دیار را به اسلام دلالت کنم، شاید که به اسلام مشرف گردند. بنابر این روزی چند در ختلان مسکن گزیدم». امیر تیمور را خیرباد گفته، باز متوجه ختلان می‌گردند.^۴

البته آنچه که آورده شد، قدری اغراق‌آمیز است. سید علی همدانی هیچ وقت نمی‌توانسته است در حضور امیر تیمور خونخوار گفته باشد که «هرکه رو به شما کند، بیشک پشتش به قبله خواهد بود»، یا اینکه یارای آن را نداشت که بگوید «سگ لنگ آمد و آن (دنیا) را بگرفت». اینها همه ساخته و بافته‌اند و سید علی همدانی با وجود آن همه مردانگی از بیم جان هیچ وقت سخنهاي مذکور را در حضور امیر تیمور نگفته است و چنین جرأتی نیز نداشت. ولی تنبیه خواجه اسحاق ختلانی توسط امیر تیمور به حقیقت نزدیک است. حادثه ملاقات امیر تیمور با سید علی همدانی، به عقیده اذکایی در سال ۱۳۷۲/۷۷۴-۷۳ رخ داده است. طبق نوشته مؤلف «تحایف‌الابرار» «تیمور [به او] گفت: از قلمرو ما بیرون رو. و به موجب آن جواب سیادت پناه در آن ولایت خوردن و آشامیدن در قلمرو وی را بر نفس مبارک حرام کردند. فی‌الحال در مسجد نشستند و گفتند که: این ملک خداست و سامان درست کردند و به طی مکان بر کوه برنجال (در راه کشمیر) رسیدند».^۵

از این جمله عیان است که سید علی همدانی بعد از این ملاقات از ترس تیمور حتی خوردن و آشامیدن را در ملک امیر تیمور بر خود حرام گردانیده، زود از ختلان بدر رفته است. شاعر بدخشی کشمیری در باره علت از ختلان به کشمیر رفتن علی همدانی بیتی دارد:

گر نه تیمور شور و شر کردی کی امیر این طرف گذر کردی^۶

با وجود آن علی همدانی دائم از کشمیر به ختلان آمده، در آنجا زندگی می‌کرد. به نوشته اذکایی که ظاهراً به نظر ما درست است: «هر گاه امیر تیمور از ماوراءالنهر برای سرکوبی مخالفان بیرون می‌رفت، «سید به «ختلان» باز می‌گشته و برعکس...». حافظ

کربلایی می‌نویسد: «آن گاه (علی همدانی) سه نوبت معموره عالم را سیر فرمودند. آخر در ختلان و بدخشان و کولاب قرار گرفتند».^۷ این خبر بیانگر آن است که هنوز در میانه‌های قرن ۱۴ شهر کولاب با آبادی خود نفوذ زیاد پیدا کرده، از ختلان به طور مستقل ذکر گردیده است. و علی همدانی گاه در ختلان، گاه در بدخشان و گاهی در کولاب استقامت می‌کرده‌اند. در حقیقت بعضی هجوم‌های تیمور از یک تا هفت سال ادامه داشتند و در آن وقتها علی همدانی به ختلان که در آنجا مریدان صادق و خانواده داشت، برمی‌گشت. خصوصاً که از روستای خواجه‌علیشاه در نزدیکی دریای ونج از طریق کُرَّان بدخشان تا کشمیر مسافت راه نسبتاً نزدیک است. سبب دیگر بی در پی به ختلان آمدن علی همدانی باز در آن بود که او در آنجا روستایی خریده، در آن روستا خانقاه و مدرسه‌ای بنا نموده و حتی برای مزار خود جایی مقرر ساخته بود.^۸

بعد از وفات سید علی همدانی در سال ۱۳۸۴/۷۸۶ نعش او را بعد ۶ ماه به ختلان آورده در خانقاه مبارک (یا خانقاه میمون)^۹ که به عقیده نگارنده در نزدیکی روستای امامعلی کهنه ناحیه واسع قرار داشت، در ملک خودش گوراندند.^{۱۰}

ولی با وفات علی همدانی کار او نه اینکه ختم شد، بلکه به سبب تواجد مریدان و پیروان صادق و بانفوذ رواج تمام یافت. مآخذ موجود از مریدان میر سید علی همچون امیر عمر حُمی ختلانی، شیخ اخی طوطی‌علیشاه ختلانی، نورالدین جعفر بدخشی، که ختلان را وطن خود قرار داده بود، خواجه اسحاق علیشاهی ختلانی، شیخ شمس‌الدین ختلانی (خادم خانقاه ختلان)، شیخ محمد شامی (خادم خانقاه ختلان) و ... یاد کرده‌اند.

با وجود آنکه نورالدین جعفر بدخشی در نزد علی همدانی مرتبه والا داشت، تا به حدی که می‌گفت: «با نورالدین بیعت کردن والا بود از بیعت کردن با من»، خرقة ولایت و جانشینی او به دامادش - خواجه اسحاق ختلانی رسید. زیرا خواجه اسحاق به علی همدانی

خدمات‌های شایسته کرده «در جان و مال مضایقه نداشته». خواجه اسحاق، چنان که پیشتر قید شد، از خاندان علیشاهیان روستای خواجه‌علیشاه ناحیهٔ امروزه مؤمن‌آباد برآمده، فتودالی ثروتمند بود. خود خواجه‌علیشاه که در «تاریخ بدخشان» میرزا فضل‌علی بیک سرخ‌افسر ذکر او رفته است، از جمله مریدان سید حسن شاه خاموش بود. از آنجا که خواجه‌علیشاه در قرن ۱۲ به شاه خاموش بسیار مهربانی می‌کرد و دختر خود را به نکاح او درآورده بود، از همین سبب او را حتی «شاه خاموش‌نواز» لقب داده بودند.^{۱۱}

خواجه اسحاق ختلانی که مردی ثروتمند بود (چنان که یاد شد، او به خاطر پیر و مرشدش علی همدانی به امیر تیمور ۱۲۰۰ اسب تکاور جریمه داده بود) و بعد از سرپیرش ۵۰ سال به مسند شیخی نشست، به ارشاد مریدان و پیروان علی همدانی و مریدان خود شغل ورزید. باید گفت که صف مریدان و پیروان خواجه در این مدت خیلی افزوده، نفوذ خود خواجه نیز در این منطقه بسیار منتشر شده بود. در بین مریدان خواجه دو نفر نهایت مشهور شده، هر کدام آنها مذهب‌های خاص خود را سازمان دادند. یکی از آنها که با خروج صوفیان بعدها راهبری کرده بود، شیخ محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹/۹۳-۱۳۹۲-۱۴۶۴-۶۵) و دیگری سید عبدالله برزش‌آبادی (۷۸۹-۸۷۲/۱۳۸۷-۱۴۶۷-۶۸) بود. از این دو مرید مقتدر، اولی اساسگذار جریان صوفیه با نام «ذهبیة نوربخشیه» و دومی مؤسس جریان صوفیه با نام «ذهبیة اغتشاشیه» گردیدند. این دو مرید خواجه اسحاق طرفداران بسیار خود را داشتند و به یکدیگر در مسائل فقهی و تصوف ضدیت نشان می‌دادند، خصوصاً در مسئله مهدویت. نوربخش طرفدار مهدویت بود اما عبدالله نه.

شیخ محمد نوربخش زادهٔ خوزستان بود و بعد به ختلان آمد و مرید خواجه اسحاق گردید. نوربخش از محضر علمای زمان خود درس گرفته، به درجهٔ کمالات رسیده بود. ولی این مرد از دانش‌های دینی و دنیوی خود مغرور شده و می‌گفته است که «می‌تواند به افلاطون

ریاضیات بیاموزد». همچنین اعلام می‌داشت که همزمانانش از داشتن چنین هم‌عصری مثل او باید فخر نمایند. غیر از این، در عناوین غزلهایش او خود را «امام و خلیفه همهٔ مسلمین» لقب داده است.^{۱۲}

بار اول محمد را خواجه اسحاق بر اساس خوابی که دیده بود، «نوربخش» نامید و به سبب کمالات او در دانش‌های دینی و دنیوی خرقة مبارک سید علی همدانی را از کتف خود گرفته، به محمد نوربخش پوشاند. به نوشتهٔ قاضی نورالله «او را بر مسند ارشاد نشانید و امور خانقاه و جمیع سالکان را به او تفویض کرد... و فرمود: «هر که را داعیهٔ سلوک باشد، به خدمت میر (محمد نوربخش) رجوع نماید که اگرچه به ظاهر مرید ماست، اما در حقیقت پیر ماست». و ظاهراً یاران را به خروج بر شاهرخ میرزا برانگیخت. بسیاری بیعت کردند و گفتند: «سر ببازیم و رو نگردانیم!» شخصی از مریدان موسوم به سید عبدالله مشهدی معروف به برزش‌آبادی حاضر نبود. یاران عزیمت خروج [به شاهرخ میرزا] کردند. نوربخش گفت: حالیا استعداد (آمدگی) این کار چنان که می‌باید نیست و با پادشاهی مثل شاهرخ میرزا که بر ایران و توران و هند و عرب و عجم مُسلط است، بی استعداد تمام مقاومت نتوان کرد». خواجه اسحاق راضی نشد و گفت: «این زمان وقت است. از خروج انبیا یاد باید آورد که ایشان را در وقت خروج هیچ استعداد ظاهر نبود».^{۱۳}

بدین ترتیب، در سال ۱۴۲۳/۸۲۶ پیروان علی همدانی، خواجه اسحاق و محمد نوربخش در ختلان به مقابل شاهزادهٔ تیموری، شاهرخ میرزا شورش برداشتند. سبب شورش نزاع عقیدتی بود. موافق تعلیمات شیعه، امام می‌باید راهبر و خلیفهٔ دینی و دنیوی مسلمانان باشد. خواجه اسحاق مرید خود محمد نوربخش را در آن سالها «مهدی» و «خلیفه» می‌نامید. و خود محمد نیز در غزلهایش خود را «امام و خلیفهٔ مسلمین» نامیده است.^{۱۴} اگر محمد نوربخش امام و خلیفهٔ همهٔ مسلمانان باشد، پس شاهرخ میرزا ناحق بر مسلمانان حکمرانی

می‌کند و باید از حکم رود! پس ریشه خروج صوفیان در ختلان در سال ۸۲۶ در همین ایده شیعی نهفته است.

محمد نوربخش خوب می‌فهمید با آن قوه‌ای که در آن سال آنها داشتند، با شاهرخ میرزا نمی‌توانند مقابله نمایند. اما سخنان پیرش خواجه اسحاق را نتوانست رد نماید. در شورش که در ختلان سر زد، مرید دیگر خواجه اسحاق - عبدالله مشهدی برزش آبادی با طرفداران خود در آن شرکت نورزیدند. شاهرخ میرزا به مقابل آنها یکی از ملازمان خود بایزید شیخ را با یک دسته سپاه فرستاد.

شورشیان به سوی کوهستان ختلان عقب نشسته، به طرف کوه پیری رفتند. این کوه امروز نیز در ختلان با همین نام مشهور است که در میانه دره ناحیه شورآباد و درواز قرار دارد. کوه پیری را از ناحیه مؤمن آباد نیز می‌توان مشاهده کرد. این کوه در شرق مؤمن آباد قرار داشته، قله آن کوه دائماً در فصل زمستان و تابستان پر از برف است. به قول پدرم غایب امیرزاده (سال تولد ۱۹۱۸)، به سبب سفیدی دایمی قله آن، کوه پیری نامیده شده است. اما دشواری برآمدن به کوه پیری نیز سد راه دسته بایزید شیخ را نتوانست بگیرد. در آخرین نبرد خواجه اسحاق و برادرش و محمد نوربخش اسیر شدند. در این جنگ حدود ۸۰ تن از صوفیان و برخی از طرفداران آنها و همچنین دو تن از پسران خواجه اسحاق نیز کشته شدند. هنگامی که آن سه نفر سرداران شورش صوفیان را به بلخ بردند، در نزد شاهرخ میرزا از جمله امیران و نزدیکان او چند نفری بودند که به خواجه اسحاق دشمنی دیرینه داشتند. آنها به میانه درآمده، به شاهرخ گفتند که این سیدزاده (یعنی محمد نوربخش) را چندان گناهی نخواهد بود، زیرا که «پیر وی گفته است که: «تو مهدی هستی» و او را بر این داشت که خروج کند. در نتیجه اغوای دشمنان نوربخش رهایی یافت، اما خواجه اسحاق با برادرش کشته شدند. خواجه اسحاق در ماه رمضان سال ۱۴۲۴/۸۲۷ و از روی معلومات دیگر سال ۱۴۲۳/۸۲۶ در بلخ به

قتل رسید.^{۱۵} بعد از قتل خواجه، برادر و دو پسرش، سید عبدالله مشهدی برزش‌آبادی بر مسند ارشاد نشست، به مریدان و پیروان زنده‌مانده علی همدانی و خواجه اسحاق که اکثر پیرو جریان کبرویه بودند و در آن عصیان شرکت نداشتند، راهبری می‌کرد. این جریان او را «ذهبیه» یا «ذهبیۀ اغتشاشیه» می‌گویند.

عصیان صوفیان در ختلان از آن سبب شکست خورد که تنها شامل شماری اندک از صوفیان و پیروان خواجه اسحاق و محمد نوربخش و نیز شماری اندک از طرفداران و خویشان آن صوفیان بود. اکثر مردم و طبقه‌های دیگر اجتماعی از این حرکت بر کنار مانده بودند. سرداران شورشی از آن جهت نتوانستند تمام اقشار جامعه را به جنبش خود جلب نمایند، که مردم محل اساساً همه سنی‌مذهب بودند. دعوتهای شیعه‌گرایانه آنها که محمد نوربخش را مهدی آخرزمان و امام اعلان کرده بودند، اکثر مردم را از آن حرکت دینی رویگردان کرد.

محمد نوربخش را ابتدا به هرات و از آنجا به شیراز فرستادند. وی در آنجا با کوشش ابراهیم سلطان آزاد گردیده، به عراق و بعد به کردستان رفت. در کردستان او باز دعوی خلافت کرد و حتی در آنجا به نامش سکه زدند. اما با فرمان شاهرخ او را گرفته، به آذربایجان آوردند. او از بند گریخته به خلخال رفت، ولی عاقبت او را گرفته و باز به هرات نزد شاهرخ آوردند. در هرات او را فرمودند که در مسجد جامع در نزد مردم سخنرانی کرده، از گفته و کرده‌هایش و خصوصاً دعوئیهای امامت و خلافت توبه نماید. او هم چنین کرد. در سال ۱۴۴۴/۸۴۸-۴۵ او را مشروط بر اینکه تنها به تعلیم دینی و صوفیانه محدود سازد، آزاد نمودند. ولی دیری نگذشت که او را اول به تبریز بعد به شیروان و از آنجا به گیلان فرستادند. محمد نوربخش تنها پس از مرگ شاهرخ از نظارت خلاص شده، در روستای سلغان در نزدیکی ری مسکن گزید و تا هنگام وفات در آنجا بود.^{۱۶}

محمد نوربخش بعد از تحمل مشقتها و عذاب‌ها از دعوی خلافت و ادعای مهدویت دست کشید، لیکن تا آخر حیاتش از ادعاهای عجیب و غریب خودبزرگ بینی دست نکشید، چنانکه می‌گفت: «در این زمان اگر سیدی باشد که در همه علوم شرعی و حکمی متبحر باشد، این مظهر (یعنی نوربخش) است و غیر کاتب (نویسنده) این حروف در همه عالم هیچ کس به جامعیت این صفات موصوف نیست». و یکی از سبب‌های دیگر دشمنی شاگرد خواجه اسحاق - عبدالله بزرش آبادی با نوربخش شاید در همین غرور و خودنمایی او باشد.^{۱۷}

خواجه اسحاق ختلانی هنگامی که در بلخ به قتل رسید ۹۰ ساله بود. فقط شمس‌الدین ختلانی سن خواجه را در «سلسله‌نامه» خود هنگام کشته شدنش ۷۴ سال عنوان کرده است.^{۱۸} ناگفته نماند که ۹۶ سال هجری قمری با ۹۳ سال شمسی و میلادی امروزی برابر است. یعنی خواجه اسحاق در ۹۳ سالگی کشته شده است.

پانوشتها:

۱. محمد ریاض - احوال و آثار و اشعار میرسید علی همدانی، برگردان از فارسی س. احمداف و م سلطان‌اف. - دوشنبه، «عرفان»، ۱۹۹۵، ص ۵۶، ۵۹.
۲. حافظ کربلایی - روضة الجنان. - تهران، ۱۳۴۹، جلد ۲، ص ۲۵۴-۲۵۵.
۳. راجع به روستاهای خواجه‌علیشاه و لنگر و خود خواجه‌علیشاه در قرن ۱۲ نک: غالب غایب‌اف - مزار شاه خاموش. - چهارده مزار. - دوشنبه، بنیاد فرهنگ تاجیکستان، ۲۰۰۱، ص ۱۲۴-۱۳۶.
۴. شرف‌الدین علی یزدی - ظفرنامه، با پیشگفتار، توضیحات و فهرست آ. ارون‌باوا. - تاشکند، ۱۹۷۲، ورق ۱۱۹۵-۱۹۶ ب؛ پرویز اذکایی - مروج اسلام در ایران صغیر. - همدان، دانشگاه بوعلی سینا شهر همدان، ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)، ص ۵۲، ۱۳۸.

۵. همان جا، ص ۷۴-۷۶؛ حافظ کربلایی - روضه الجنان، جلد ۲، ص ۲۴۴-۲۴۵ (نقل از «خلاصه المناقب» جعفر بدخشی).
۶. محمد ریاض - احوال و آثار، ص ۶۵.
۷. همان جا، ص ۶۶.
۸. پرویز اذکایی - مروج اسلام، ص ۷۶، ۴۱؛ حافظ کربلایی - روضه الجنان، جلد ۲، ص ۲۵۴.
۹. محمد ریاض - احوال و آثار، ص ۵۹.
۱۰. پرویز اذکایی - مروج اسلام، ص ۹۰.
۱۱. غالب غایباف - شهر کولاب در عصر ۱۶ - دوشنبه، «امر علم»، ۱۹۹۸، ص ۱۳۷-۱۴۴.
۱۲. میرزا فضل علی بیک سرخ‌افسر - تاریخ بدخشان، عکس از متن نسخه خطی، پیش‌گفتار فهرست. آماده چاپ توسط ان. بولدیریف. انتشارات دانشگاه لنینگراد، ۱۹۵۹؛ غالب غایباف - مزار شاه خاموش، ص ۱۳۲-۱۳۳.
۱۳. علی اصغر حلبی - مبانی عرفان و احوال عارفان، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷ (۱۹۹۹)، چاپ دوم، ص ۶۶۶.
۱۴. همان جا، ص ۶۶۷.
۱۵. همان جا، ص ۶۶۵. غزل‌های مذکور نوریخس در موزه بریتانیا، شماره Agg ۱۶۷۷۹ محفوظ می‌باشند).
۱۶. حافظ کربلایی - روضه الجنان، جلد ۲، ص ۲۴۳-۲۵۰؛ پرویز اذکایی - مروج اسلام ...، ص ۶۲-۶۴؛ علی اصغر حلبی، مبانی عرفان ...، ص ۶۶۷؛ محمد ریاض، احوال و آثار، ص ۱۰۷-۱۰۸.
۱۷. علی اصغر حلبی - مبانی عرفان ...، ص ۶۶۶.
۱۸. همان جا، ص ۶۶۸.
۱۹. محمد ریاض - احوال و آثار ...، ص ۱۰۸.